

فلسفہ اقتصاد، مروری بر ادبیات

(جلد اول)

مترجم

سید حسین رضوی پور

ویراستار علمی

دکتر سید احسان خالونی

تالیف: دانیل ام. هاوسمن

انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)
تهران: بزرگراه شهید چمران،
پل مدیریت
تلفکس: ۸۸۳۷۰۱۴۲
صندوق پستی ۱۴۶۵۵-۱۵۹
E-mail: isu.press@yahoo.com
دانشگاه اینترنتی:
www.ketabesadiq.ir



دانشگاه امام صادق (ع)

فلسفه اقتصاد، مروری بر ادبیات ■ مترجم سیدحسین رضوی پور ■ ویراستار علمی: سیداحسان خاندوزی
ناشر: دانشگاه امام صادق (ع) ■ ویراستار ادبی: سجاد عبادی ■ نمایه سازی: رضا دیبا ■ چاپ اول: ۱۳۹۱
قیمت: ۱۴۵۰۰۰ ریال ■ شمارگان: ۱۰۰ نسخه ■ چاپ و صحافی: زلال کوثر ■ شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۱۴-۲۰۶-۱

همه حقوق محفوظ و متعلق به ناشر است.

این اثر ترجمه‌ای است از:

philosophy of economics : an anthology, Daniel Hausman, Cambridge, 2008

عنوان و نام پدیدآور: فلسفه اقتصاد، مروری بر ادبیات / ویراستار [تألیف] ام. هاوسمن؛ مترجم
سیدحسین رضوی پور؛ ویراستاری علمی: سیداحسان خاندوزی.
مشخصات نشر: تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۹۱
مشخصات ظاهری:

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۱۴-۲۰۶-۱ ج ۱

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی:

The philosophy of economics : an anthology, 3rd ed, 2008.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

یادداشت: نمایه.

موضوع: اقتصاد

موضوع: فلسفه

موضوع: اقتصاد -- روش شناسی

شناسه افزوده: هاوسمن، دانیل ام. ۱۹۴۷ - م. ویراستار

شناسه افزوده: Hausman, Daniel M.

شناسه افزوده: رضوی پور، سیدحسین. ۱۳۶۳ - مترجم

شناسه افزوده: خاندوزی، سیداحسان. ۱۳۵۹ - ویراستار

شناسه افزوده: دانشگاه امام صادق (ع)

رده بندی کنگره: HB ۲۷/۱۸ ج ۱۳۹۱

رده بندی دیویی: ۰۱/۳۳۰

شماره کتابشناسی ملی: ۳۷۱۵۳۸

فهرست مطالب

۷	سخن ناشر
۹	پیشگفتار
۱۱	مقدمه مترجم
۱۷	مقدمه
۷۷	بخش اول: مباحث کلاسیک
۷۹	فصل ۱. درباره‌ی تعریف و روش اقتصاد سیاسی
	جان استوارت میل
۱۰۷	فصل ۲. عینیت و ادراک در اقتصاد
	ماکس وبر
۱۲۹	فصل ۳. طبیعت و معناداری علم اقتصاد
	لیونل رابینز
۱۷۱	فصل ۴. اقتصاد و کردار بشر
	فرانک تایت
۱۸۵	فصل ۵. متون برگزیده در اقتصاد، تاریخ و علوم اجتماعی
	کارل مارکس
۲۲۱	فصل ۶. محدودیت‌های مطلوبیت نهایی
	تورستین ویلن
۲۴۳	بخش دوم: نگاه اثبات‌گرایان و پویری‌ها
۲۴۵	فصل ۷. روش‌شناسی اقتصاد اثباتی
	میلتون فریدمن

۲۹۹	فصل ۸. آزمون‌پذیری و تقریب
	هربرت سیمون
۳۰۵	فصل ۹. چرا زیر کاپوت را باید ببینیم؟
	دنیل ام. هاوسمن
۳۱۳	فصل ۱۰. پوپر، لاکاتوش در روش‌شناسی اقتصاد
	ای. وی. مندز
۳۳۷	بخش سوم: اپیزودهای اقتصاددانی
۳۳۹	فصل ۱۱. علم و اپیزودهای
	جوزف شومپتر
۳۶۵	فصل ۱۲. پیشنهادات، فاضل اقتصاد و مقایسه بین فردی مطلوبیت
	نیکلاس کلدور
۳۷۱	فصل ۱۳. بنیان‌های فلسفی جریان اصلی اقتصاددانی
	دنیل ام. هاوسمن و مایکل اس. مک‌فرسون
۴۱۳	فصل ۱۴. چرا تحلیل هزینه - فایده بحث برانگیز است؟
	روبرت ایچ. فرانک
۴۴۳	فصل ۱۵. قابلیت و بهزیستی
	آمارتیا سن
۴۷۹	نمایه

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»
 وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
 فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ
 (قرآن کریم، سوره مبارکه النمل، آیه شریفه ۱۵)

سخن ناشر

فلسفه وجودی دانشگاه امام صادق علیه السلام که از سوی ریاست دانشگاه به کرات مورد توجه قرار گرفته، تربیت نیروی انسانی است، با تقوا و کارآمد در عرصه عمل و نظر است تا از این طریق دانشگاه بتواند نقش اساسی خود را در سطح راهبردی به انجام رساند.

از این حیث «تربیت» را می‌توان مقوله‌ای محوری یاد نمود که وظایف و کارویژه‌های دانشگاه، در چارچوب آن معنا می‌یابد؛ زیرا که «علم» بدون «تزکیه» بیش از آنکه ابزاری در مسیر تعالی و اصلاح امور جامعه باشد، عاملی مشکل ساز خواهد بود که سازمان و هویت جامعه را متأثر و دگرگون می‌سازد.

از سوی دیگر «سیاست‌ها» تابع اصول و مبادی علمی هستند و نمی‌توان منکر این تجربه تاریخی شد که استواری و کارآمدی سیاست‌ها در گرو انجام پژوهش‌های علمی و بهرمندی از نتایج آنهاست. از این منظر پیشگامان عرصه علم و پژوهش، راهبران اصلی جریان‌های فکری و اجرایی به حساب می‌آیند و نمی‌توان آینده درخشانی را بدون توانایی‌های علمی - پژوهشی رقم زد و سخن از «مرجعیت علمی» در واقع پاسخ‌گویی به این نیاز بنیادین است.

دانشگاه امام صادق علیه السلام در واقع یک الگوی عملی برای تحقق ایده دانشگاه اسلامی در شرایط جهان معاصر است. الگویی که هم اکنون ثمرات نیکوی آن در فضای ملی و بین‌المللی قابل مشاهده است. طبعاً آنچه حاصل آمده محصول نیت خالصانه و جهاد علمی مستمر مجامع بنیانگذاران و دانش‌آموختگان این نهاد است که امید

می‌رود با اتکاء به تأییدات الهی و تلاش همه‌جانبه اساتید، دانشجویان و مدیران دانشگاه، بتواند به مرجعی تمام عیار در گستره جهانی تبدیل گردد.

معاونت پژوهشی دانشگاه امام صادق علیه السلام با توجه به شرایط، امکانات و نیازمندی جامعه در مقطع کنونی با طرحی جامع نسبت به معرفی دستاوردهای پژوهشی دانشگاه، ارزیابی سازمانی - کارکردی آن‌ها و بالاخره تحلیل شرایط آتی اقدام نموده که نتایج این پژوهش‌ها در قالب کتاب، گزارش، نشریات علمی و... تقدیم علاقه‌مندان می‌گردد.

هدف از این اقدام - ضمن قدردانی از تلاش خالصانه تمام کسانی که با آرمان و اندیشه‌ای بزرگ و ادعایی اندک در این راه گام نهادند - درک کاستی‌ها و اصلاح آنها است تا از این طریق زمینه پرورش نسل جوان و علاقه‌مند به طی این طریق نیز فراهم گردد؛ هدفی بزرگ که در نهایت مرجعیت مکتب علمی امام صادق علیه السلام را در گستره بین‌المللی به همراه خواهد داشت. (ان شاء الله)

ولله الحمد
معاونت پژوهشی دانشگاه

پیشگفتار

آنچه پیش رو دارید، گلچینی جامع از کارهای انجام شده در حوزه‌ی فلسفه‌ی اقتصاد است که متون و مقالات کلاسیک را ضمن کاوشی در میان مکاتب و شاخه‌های مطرح علم اقتصاد در بر می‌گیرد. به غیر از کلاسیک‌ها، بیشتر مقالات برگزیده در ویراست سوم، جدید هستند، و هم مقدمه‌های تفصیلی و هم کتاب‌شناسی‌های مقالات، بازنویسی شده تا این کتاب را به‌روز سازد. این نسخه دارای بیست و شش فصل است که در پنج بخش دسته‌بندی شده‌اند. الف) مباحث کلاسیک، ب) نگاه اثبات‌گرایان و پویری‌ها، ج) ایدئولوژی و اقتصاد دستوری، د) شاخه‌ها و مکاتب اقتصادی و مسائل روش‌شناسانه‌ی آنها، و در آخر ه) رویکردهای جدید در روش‌شناسی اقتصاد. همچنین این نوشته، توجه به چهره‌های شاخص تاریخی مانند میل، مارکس، وبر، روبینز، کایت، و بیلن^۱ را در کنار توجه به کارهای چهره‌های سرشناس معاصری که به روش‌شناسی اقتصاد پرداخته‌اند، که پنج تن از آنان برنده‌ی جایزه‌ی نوبل نیز شده‌اند، سرلوحه کار خود قرار داده است.

دنیل ام. هاوسمن^۲ در دانشکده‌ی فلسفه در دانشگاه وینسکانسین مدیسون دارای مرتبه‌ی استادی و حائز مدال افتخاری هربرت ای. سیمون^۳ است. وی سابق بر این در دانشگاه مریلند در کالج پارک، و همچنین در دانشگاه کمبری ملون^۴ تدریس می‌نموده

1. Mill, Marx, Weber, Robbins, Knight, and Veblen

2. Daniel M. Hausman

3. Herbert A. Simon

4. Wisconsin-Madison; Maryland at College Park; Carnegie Mellon

است. تحقیقات او بر روی موضوعات روش‌شناسی، ریاضیات، و اخلاق، در حوزه‌های میان فلسفه و اقتصاد متمرکز شده است. وی با همکاری مایکل مک‌فرسون نشریه علمی اقتصاد و فلسفه را برای انتشارات کمبریج راه‌اندازی نمود و خود برای ده سال آغازین، سردبیر این نشریه بود. از مهمترین کتاب‌های او "سرمایه، سود و قیمت‌ها (۱۹۸۱)"، "علم نادرست و جدا افتاده‌ی اقتصاد (۱۹۹۲)"، "ناهمگونی علی (۱۹۹۸)"، و کتاب مشترکش با مک‌فرسون با عنوان "تحلیل اقتصادی و فلسفه‌ی اخلاق (۱۹۹۶)" و نسخه دوم و مبهوط آن، با عنوان "تحلیل اقتصادی، فلسفه‌ی اخلاق، و سیاست عمومی (۲۰۰۶)" را می‌توان نام برد.

"به نام خداوند بخشنده مهربان، این فرمان بنده خدا علی امیر مومنان، به مالک اشتر پسر حارث است، در عهدی که با او دارد، هنگامی که او را به فرمانداری مصر برمی‌گزیند تا مالیات آن دیار را جمع آورد، و با دشمنانش جهاد کند، کار مردم را اصلاح، و شهرهای مصر را آباد سازد. او را به تقوای الهی فرمان می‌دهد، و اینکه اطاعت خدا را بر دیگر کارها مقدم دارد، و آنچه که در کتاب خدا آمده، از واجبات و سنتها را پیروی کند، دستوراتی که جز با پیروی آن رستگار نخواهد شد، و جز با ناساختن و ضایع کردن آن نگونبخت نخواهد گردید."

برابر آغازین نامه‌ی تاریخی حضرت امیرالمومنین (ع) به مالک اشتر

مقدمه مترجم

در مسیر ساختن تمدن جدید مبتنی بر اسلام، علم اقتصاد، که به نحوه‌ی اداره‌ی معیشت و رفاه مردم، برای تامین نیازهای مسیر رشد و تعالی ایشان می‌پردازد، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. تامین صحیح نیازهای مادی می‌تواند زمینه را برای سعادت دنیوی و اخروی افراد و جامعه فراهم آورد و از طرف دیگر، تامین مادی ناکافی، و یا تامین مادی از طرق ناصحیح، هر یک به نوعی منجر به از بین رفتن بنیان‌های تعالی معنوی در افراد می‌شوند.

آنچه در نامه‌ی حضرت امیرالمومنین نیز به چشم می‌خورد، جز تأکیدی بر این نکته نیست که هدف از تمام برنامه‌ها، چه اقتصادی، و چه غیر اقتصادی، زمینه‌سازی برای رستگاری است.

ایران اسلامی، امروز بیش از هر زمان دیگری نیازمند بازنگری در مبانی اقتصادی و روش‌های تامین نیازهای مادی مردم است. امر خطیری که هنوز پس از گذشت ثلث قرن از تشکیل حکومت اسلامی در ایران، محقق نشده است و حاکم نمودن الگوهای

اقتصادی مبتنی بر اسلام ناب محمدی، خواسته‌ی اصلی بسیاری از مردم و مسئولین ارشد نظام اسلامی است. ناگفته روشن است که مادامی که سبک زندگی اقتصادی مردم، مبتنی بر اسلام پایه‌ریزی نشود، جامعه‌ی اسلامی در معرض خطر حتمی و قطعی انحراف از مسیر اسلام خواهد بود.

لازمه‌ی حرکت در مسیر زندگی اقتصادی مبتنی بر اسلام، داشتن نقشه‌ی راه، و تصور درستی از وضع موجود و وضع مطلوب اقتصاد مد نظر اسلام است. و این امر جز با تولید علم بومی اقتصاد اسلامی محقق نخواهد شد. وظیفه‌ای که برآورده کردن آن بر عهده‌ی اقتصاددانان متعهدی است که آگاهی جامعی نسبت به احکام و معارف اسلامی داشته باشند.

اما تسلط بر معارف اسلامی، تنها لازمه‌ی تحقق این امر نیست. شناخت علم اقتصاد موجود و متعارف، در کنار ابزارهای تکنیکی پیشرفته‌ای که امروزه در اقتصاد دنیا مورد استفاده قرار می‌گیرد لااقل دو فایده‌ی مهم دارد. اول آنکه هر تجربه‌ای که در تولید علم اقتصاد رایج به دست آمده است، می‌تواند ما را با سوالاتی که باید در اقتصاد اسلامی به آنها پاسخ دهیم آشناتر ساخته و در یافتن پاسخ، یاریمان دهد؛ و دیگر این که شناخت ساختار اقتصادی موجود، راهنمای ما در تعامل با ساختارهای اقتصادی بین‌المللی خواهد بود. درک درستی از تجربیات علمی سایر جوامع در تولید علم نیز، می‌تواند جامعه‌ی اسلامی را در تسریع تولید علم اقتصاد اسلامی یاری کند.

یکی از معضلاتی که جامعه‌ی علمی اقتصاد در ایران با آن مواجه است، درک سطحی و صرفاً ابزاری و تکنیکی اکثر محققین و مدرسین از اقتصاد غرب است. بدین معنا که اکثر اساتید اقتصاد در ایران تنها به مثابه‌ی یک تکنیسین، از دانسته‌های علم اقتصاد موجود در حل معضلات پیش‌رو استفاده می‌کنند و خود کمتر اقدام به تولید ابزارهای علمی مورد نیاز برای پاسخ دادن به نیازهای علمی جامعه‌ی اسلامی ایران می‌کنند.

برخلاف تلقی خوشبینانه رایج در کشور ما، آشنایی با مناقشات جدی فیلسوفان اقتصادی به ما نشان می‌دهد نه تنها دستاوردهای رویکرد متعارف اقتصاد را نمی‌توان

اثبات شده، جهان شمول، خدشه ناپذیر و ریاضی گونه دانست، بلکه بسیاری از فروض و مبانی آن نیز محل تردید و تأمل است. به همین سبب در فضای نظری مغرب زمین، مکاتب و رویکردهای اقتصادی متنوعی همزمان همزیستی رقابت گونه ای دارند و هیچیک نتوانسته اند دیگری را کاملاً از میدان به در کنند، تکثری که متأسفانه فضای علمی اقتصاد در ایران فاقد آن است. تأسف ما زمانی بیشتر می شود که شاهدیم استادان محترم اقتصاد حتی از بازگویی این تکرر و تنوع رویکردها به دانشجویان سر باز می زنند و دانش آموخته دانشگاه ما وقتی وارد فضای تحلیل اقتصادی یا سیاست گذاری می شود، از دستاوردهای نئوکلاسیک به مثابه ره آورد علمی محض و به عنوان کتاب مقدس دفاع می کند. مرور این کتاب به خواننده نشان خواهد داد که بزرگان علم اقتصاد تا چه حد در مبانی خود گرفتار مشاجرات و اختلافات اساسی بوده اند. این کتاب بهترین گواه است که چهره های تاریخ ساز اقتصاد تنها از معبر نقد و تاختن بر تئوری های زمانه خود، راه نوینی را گشوده اند. این کتاب بیانگر آن است که نظریه پردازان بزرگ اقتصاد گاه چقدر در چنبره قضاوت های ارزشی و منبجاری جامع خویشتن محصور بوده اند. حال آیا رواست تا ما با دستاوردهای البته مفید ایشان به مانند اصول مسلم ریاضی برخورد کنیم؟ تا این فضای جمود فکری دیگرگون، و امکان نقد و ابطال تئوری ها فراهم نشود، بستر ظهور خلاقیت های بومی و نظریات دینی ایجاد نمی شود. البته همه اینها به معنای نفی تمام ره آوردهای عقل و تجربه بشری و بستن راه تعامل و درس آموزی نیست بلکه همان عقل و تجربه بشری ما را از مطلق انگاری این انگاره ها پرهیز می دهند.

شاید آنان که با تأثیر جدی روش شناسی بر محتوای نظریات و سیاست های اقتصادی آشنا نیستند، با مرور این کتاب از خود بپرسند که این دست مباحث فلسفی چه نسبتی با گره گشایی از مسائل جاری اقتصاد کشور و حتی تحقق اقتصاد اسلامی دارد. باید گفت آنچه در درون یک دانش، موجب تمایز مکاتب مختلف می شود، بیش از همه اختلاف بر سر مبادی و مبانی آن علم است. مثلاً اگر نهادگرایان سیاست های متفاوتی برای توسعه یافتگی پیشنهاد می دهند ناشی از تفاوت در روش شناسی و دستگاه

تحلیلی نهادگرایی با نئوکلاسیک است. اگر اقتصاد نو مارکسی اساساً مدل و مقصد دیگری برای توسعه و برابری ارائه می‌دهد، متاثر از اختلاف در هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی و روش‌شناسی با اقتصاد سرمایه‌داری است. بنابراین با یک نگاه ژرف‌اندیش باید گفت نمی‌توان ریشه‌ها و ساقه‌های درخت همایه را پذیرفت اما در انتظار مرده متفاوتی نشست. اگر سیاست‌های اقتصاد نئوکلاسیک عمدتاً ناتوان از تحقق عدالت اجتماعی است، باید دید چه نقصانی در مبادی و مبانی این رویکرد وجود دارد که چنین نمره‌ای می‌دهد. تا تحولی در مبانی معرفت اقتصادی حاصل نشود، نمی‌توان با کم و زیاد کردن یک جزء در فرمول‌های رایج، مناسبات ربوی، بی‌عدالتی‌های ساختاری و تضعیف اخلاق آخرت‌گرا را اصلاح کرد.

نکته دیگر تفاوت مبانی علوم اجتماعی با علوم طبیعی از جهت بستر بررسی علمی است. غیر از تاثیر جدی اسلام بر مبانی و پیش‌فرض‌های فلسفی علم اقتصاد و در نتیجه نتایج علم می‌گذارد، جامع‌های که بستر مطالعه پوزیتیو اقتصاد است نیز اقتضائات خاصی را بر عالمان تحمیل می‌کند. گرچه ما در اقتصاد از یک سو با قواعد مشترک و فرازمینه‌ای مواجه‌ایم (مانند اصل مزیت نسبی یعنی همیشه کشت برنج در گیلان بر کاشت نخل مزیت دارد و در بوشهر بالعکس) اما این تمام ماجرا نیست و بخش وسیعی از قواعدی که ما جهان‌شمول می‌پنداریم این‌گونه نیستند و در هر عصر و مصر تفاوت می‌کنند. حتی گاه ماهیت پدیده‌های اقتصادی مانند بیکاری یا فقر در ایران بسیار متفاوت از ماهیت و ریشه‌های آن در موزامبیک، هند، آرژانتین و انگلستان است. به تبع سیاست‌های علاج بیکاری و فقر در ایران نیز شباهت زیادی به راهکارهای غربی یا شرقی ندارد. این نیز نکته مهمی در روش‌شناسی علم اقتصاد است که متأسفانه اساتید اقتصاد کشور از آن غفلت می‌کنند و در نتیجه ما نیازمند ابزارهای کشف و نظریات متناسب و متفاوتی هستیم. آیا روش‌شناسی منحصر در «مکانیسم قیمت‌ها» و مثلاً سیاست کاهش دستمزد، می‌تواند زوایای پیچیده و متفاوت بیکاری در ایران، هند، آفریقا یا آمریکای لاتین را تفسیر و علاج نماید؟

قصده بنده از ترجمه‌ی کتاب "فلسفه‌ی اقتصاد" که گلچینی از مقالات معرفت‌شناسی و روش‌شناسی در حوزه‌ی علم اقتصاد است، زمینه‌سازی برای آشنایی بیشتر اندیشمندان اقتصادی و محققین و دانشجویان کشور، با معایب، محاسن، سوالات بی‌پاسخ، و با پاسخ‌های آموزنده‌ی جریان اصلی اقتصاد بوده است. در ترجمه‌ی این کتاب، حداکثر کوشش جهت حفظ پیام‌های اصلی متن صورت گرفته و در عین حال تلاش شده است که عبارات، علی‌رغم دشواری برخی از متون اصلی، به زبانی شیوا و قابل فهم برگردان شوند.

بی‌تردید، این تنها گام پیش روی ما جهت رسیدن به اقتصاد اسلامی نیست. به صراحت باید بگویم، مادامی که معرفت‌شناسی، روش‌شناسی و فلسفه‌ی دقیق و قابل اجماعی برای اندیشه‌ی اقتصادی اسلام و علم اقتصاد اسلامی تدوین نشود، تلاش‌های صورت گرفته در تولید علم اقتصاد اسلامی، اگر نگوییم بی‌فایده و یا حتی مضر، لااقل کم‌فایده هستند. درک متفاوت اندیشمندان از چیستی اقتصاد اسلامی، و سطح متفاوت مسائلی که این اندیشمندان با آن مواجهند، گامی موجب پیدایش ادبیاتی حجیم اما کم‌عمق در اقتصاد اسلامی شده، و این مساله به اعتماد مسئولین و اندیشمندان دیگر، برای استفاده از اندیشه‌ی اقتصادی مبتنی بر اسلام لطمه‌ی جدی زده است.

پس از مطالعه‌ی نقاط قوت و ضعف اقتصاد متعارف، از طریق فهم دقیق مبانی فلسفی و روش‌شناختی آن، لازم است به بازنگری مبانی فلسفی علم اقتصاد اسلامی پردازیم و شالوده‌ای نوین و قابل اجماع برای طراحی این سازه از پایه و بن، طرح کنیم. امری که امید است، مطالعه‌ی این کتاب ترجمه شده بتواند در تحقق آن قدمی بردارد.

در رابطه با کتاب حاضر، ارائه چند توضیح مختصر لازم به نظر می‌رسد. اول آنکه دیدگاه‌های هر یک از مقالات ممکن است متفاوت از یکدیگر باشند؛ نه مولف و نه مترجم هیچ یک نخواسته‌اند دیدگاه و نظرات خود در رابطه با موضوع را در حاشیه، به مقالات اصلی وارد کنند. البته این به معنای پذیرش دیدگاه‌های علمی نویسندگان

نیست. چرا که نه تنها مترجم و مولف، خود با برخی از مطالب آورده شده در مقالات، از نظر علمی اختلاف نظر دارند، بلکه بنده بر این باورم که برخی از مطالب، ممکن است آشکارا و یا پنهان، با باورها و تعالیم اسلام نیز در تضاد باشد.

دوم آنکه کتاب پیش رو، در پنج فصل، به علاوه‌ی مقدمه‌ای مفصل، تدوین شده است، که به خاطر حجم مطالب، ناگزیر از ارائه آن در دو مجلد هستیم. مقدمه و سه فصل آغازین کتاب در جلد اول منتشر شده و به حول و قوه‌ی الهی، به زودی جلد دوم کتاب نیز که در بردارنده‌ی دو فصل پایانی کتاب اصلی است به زیور طبع آراسته خواهد شد.

در پایان لازم می‌دانم از اساتید بزرگواری که مرا در رشد علمی و ارتقاء سطح آگاهی‌م یاری نمودند تشکر کنم. علی‌الخصوص مایلم از اساتید بزرگواریم، جناب دکتر محمد نعمتی که به بنده جهت ترجمه این اثر اعتماد نمودند، و مرا در طول انجام این مهم یاری نمودند، جناب دکتر سید احسان خاندوزی که زحمت بازبینی و اصلاح این اثر را تقبل نمودند، و جناب دکتر عادل پیمانی که مشوق این حقیر در ورود به موضوع فلسفه‌ی اقتصاد هستند، تقاضا کنم تشکر ویژه‌ی مرا پذیرا باشند.

همچنین از پدر و مادرم که همواره مشوق بنده بوده‌اند، و از همسرم که در طول مدت ترجمه این اثر، صبورانه دشواری‌های این امر را به جان خریدند قدردانی می‌کنم، و زحماتشان را فراموش نخواهم کرد. همچنین مایلم تشکر ویژه‌ای از معلم دلسوز زبان انگلیسی، جناب آقای سید کیا موسوی داشته باشم که در دوران راهنمایی و متوسطه‌ی بنده، چنان با دلسوزی در امر تدریس تلاش نمودند که بنده امروز تمام توانایی خود در این زمینه را مرهون زحمات ایشان می‌دانم.

"فروضی که بدون گواه یا بر خلاف شواهد موجود فرض می‌شوند، و همچنین هر نتیجه‌ای که به نحو منطقی از این فروض استخراج شود، لزوماً پر اشتباه باید باشند."

توماس لایو پیکوک^۱، از کتاب قلعه‌ی کروکت

مقدمه

علم اقتصاد از همان روزهای آغازینش در قرن هجدهم از نظر روش شناسی بحث برانگیز بوده است. حتی در نیمه اول قرن نوزدهم نیز که اقتصاددانان از جایگاه بالائی برخوردار بودند، افراد شگاکنی همچون پیکوک نیز حضور داشتند. چرا که علم اقتصاد علمی عجیب و ویژه است. بسیاری از فروض پذیرفته شده اقتصاد، مثل "افراد می‌توانند گزینه‌ها را اولویت‌بندی کنند" یا "افراد آنچه را بیشتر ترجیح می‌دهند انتخاب می‌کنند" فروضی پیش پا افتاده هستند. بسیاری دیگر نیز بیش از حد ساده‌انگارانه هستند مانند "کالاها و خدمات بی‌اندازه تقسیم‌پذیرند" یا اینکه "افراد اطلاعات کامل دارند". اقتصاددانان بر اساس همین اصول پیش پا افتاده و ساده‌انگارانه، که "فروض مفروض بدون گواه و یا بر خلاف شواهد" خوانده شده‌اند، سازه‌ای ریاضی، نظری و مغالطه‌آمیز بنا کرده‌اند که استنتاجاتش، اگرچه دقیقاً "قطعاً نادرست" نیست، اما با این همه غالباً غیر قابل اتکا است. اگرچه در حال حاضر تجار، واحدهای اقتصادی، و دولتها هزاران اقتصاددان را به کار می‌گیرند و به آنها اعتماد می‌کنند تا آثار سیاست‌هایشان را تخمین بزنند، اما این سوال باقی است که آیا اقتصاد یک علم است یا علم نیست؟

این یک سوال پیچیده است. این که تأیید و یا رد کنیم که اقتصاد یک علم است چه معنائی دارد؟ البته تردیدی نیست که "علم" خوانده شدن برای اقتصاد یک افتخار است. چرا که اعتبار علمی اقتصاددانان، مانند نرخ‌هایشان بالا می‌رود. اما وقتی که فردی

می‌پرسد "آیا اقتصاد علم است؟" در واقع چه سوالی را پرسیده است؟ آیا از اهداف اقتصاد پرس و جو می‌کند، یا روش‌هایی که به کار می‌برد، یا مدل مفهومی و ذهنی که اقتصاد نظری به کار می‌برد، یا این که آیا اقتصاد می‌تواند به شکل علمی چون فیزیک استحاله شود؟ اگر اقتصاد یک علم است، آیا از همان نوع علوم طبیعی است؟

در نسل اخیر، دغدغه‌ی سوالات فلسفی در حوزه‌ی اقتصاد به شکل روزافزونی افزایش یافته است. بیست و پنج سال قبل، زمانی که من بر روی ویرایش اول این مجموعه کار می‌کردم، این دغدغه در میان فلاسفه، اقتصاددانان، و دانشمندان سایر علوم اجتماعی، و حتی شهروندان عادی حقیقتاً در حال افزایش بود، و همگی بیش از پیش کنج‌کاو بودند بدانند اقتصاد مبتنی بر کدام ترتیب از نظام فکری است و ادعاهای آن تا چه حد شایسته‌ی اعتماد است. دو همین حین بسیاری نیز به خاطر تردیدهای به وجود آمده در مورد اعتبار علمی اقتصاد به ادبیات روش‌شناسی اقتصاد گرویدند. بعد از توفیق اقتصادی نسل پس از جنگ جهانی دوم، رشد اقتصادی در دهه‌ی ۱۹۷۰ از حرکت بازماند، و بسیاری تردید کردند که آیا کسی می‌داند چگونه می‌توان کامیابی از دست رفته را بدون تکرار تورم، بازگرداند؟

یک دهه بعد، در زمان ویرایش دوم، گویا سائل برای علم اقتصاد روشن‌تر شده بود؛ اگرچه هنوز تردیدهایی در مورد چگونگی بازگرداندن کامیابی بدون ایجاد و انباشت کسری بودجه، و همچنین شکل دادن به بازارها در اقتصادهای تحت کنترل دولت بدون فروغلتیدن در فروپاشی اقتصادی، و در مورد چگونگی مهار فقر و تهی‌دستی دام‌گیر کشورهای موسوم به در حال توسعه وجود داشت. در فضایی این‌چنینی، چندان غریب نیست که اقتصاددانان با امید به یافتن رخنه‌ای در مطالعات اقتصادی گذشته، و یا به نحو ایجابی برای پیدا کردن رهنمودهای روش‌شناسانه‌ی جدید، به اندیشه‌ای روش‌شناسانه گرویدند. همچنین عجیب نیست که شهروندان عادی نیز که نظرشان بیش از آنکه متأثر از ارزیابی نظام‌مند نظریات اقتصادی باشد، از وضعیت

اقتصادی تأثیر می‌پذیرند، گمان کنند که شاید در این نظام خللی ممکن است وجود داشته باشد.

در مقایسه، امروز در سال ۲۰۰۷، اقتصاددانان ترک‌تاز شده‌اند. اگرچه در پانزده سال گذشته مشکلات جدی اقتصادی مانند بحران مالی سال ۱۹۹۷ که منجر به تداوم بیکاری بالایی در اروپا شده بود، و یا رکود طولانی و طاقت فرسای ژاپن، وجود داشته است، اما از دیگر سو، رشد اقتصادی چشمگیری در اقتصادهای توسعه یافته به وجود آمده که عموماً موجب کامیابی شده است. البته اگرچه کشورهای سابقاً سوسیالیستی همچنان دست به گریبان مسائل جدی هستند، لیکن اوضاع تثبیت شده و در بیشتر قسمتها بهبود یافته است. همچنین رشد سریع اقتصادی دو کشور پرجمعیت زمین یعنی هند و به خصوص چین، صحنه اقتصاد جهانی را متحول ساخته است. اگرچه هنوز خیلی خوشبینانه است که بگوئیم مشکلات اصلی اقتصاد حل شده‌اند، (علی‌الخصوص با در نظر گرفتن پیشرفت بسیار کند بسیاری از کشورهای فقیر جهان) لیکن چنین ادعائی امروزه بر خلاف نسل گذشته، نزد بیشتر مردم مضحک به نظر نمی‌رسد.

با وجود اینکه تردیدها در مورد اعتبار علمی اقتصاد که منجر به افزایش گرایش به روش‌شناسی اقتصاد در دهه‌ی ۱۹۷۰ شده است فروکش نموده، اما دلایل نظری برای گرویدن به روش‌شناسی اقتصادی تقویت شده‌اند. در ویرایش‌های پیشین، بنده سه دلیل نظری را معرفی نمودم. اول آنکه نه فقط اقتصاددانان، بلکه انسان‌شناسان، دانشمندان علوم سیاسی، روانشناسی اجتماعی، و جامعه‌شناسی نیز با تأثیرپذیری از اقتصاددانان بدین نتیجه رسیده‌اند که رویکرد اقتصادی تنها رویکرد نظری قابل لمس به مطالعه‌ی رفتار انسان است. این ادعای جسورانه که اقتصاد الگویی است که سایر علوم اجتماعی باید از آن پیروی کنند، آشکارا سوالاتی روش‌شناسانه را در مورد برتری علم اقتصاد نسبت به سایر علوم اجتماعی مطرح می‌کند.

در دهه‌های هفتاد و هشتاد میلادی در حالی که دانشمندان سایر علوم اجتماعی نسبت به رشته‌ی علمی خود با تردیدهایی مواجه بودند، ادعاهای غلوآمیز برخی

اقتصاددانان مبنی بر اعتبار جهانی رویکرد اقتصادی به رفتار انسانی طعنه‌آمیز بود. اما وقتی آن تردیدها محو شدند، این طعنه‌آمیز بودن نیز از میان رفت. به هر حال هنوز هم نکته‌ی طعنه‌آمیز دومی هست که استدلال دوم ما را مبنی بر چرایی افزایش گرایش به روش‌شناسی اقتصادی، شکل می‌دهد. در همین حین که چنین ادعاهای بزرگی در رابطه با رویکرد اقتصادی به رفتار بشری مطرح می‌شد، روان‌شناسان شناختی و اقتصاددانان متأثر از آنها نشان دادند که بسیاری از ادعاهای بنیادین اقتصاد مدرن متعارف، توسط آزمایش‌های تجربی اقتصاد تکذیب می‌شوند. گسترش سریع تجربه‌گرایی، که در فصل هجدهم در مقاله‌ی ورنون اسمیت^۱ مورد بحث قرار گرفته است، و همچنین اقتصاد شبکه عصبی و اقتصاد رفتاری که در مقاله‌ی کولین اف کامرر^۲ در فصل نوزدهم بحث شده است، سوالات روش‌شناسانه‌ی فریبنده‌ای را دامن می‌زند.

در پایان، دلایل خاصی وجود دارد که توضیح می‌دهد چرا فلاسفه، بیشتر به روش‌شناسی اقتصاد علاقه‌مند شده‌اند. فلاسفه‌ی علم، در عصر حاضر متقاعد شده‌اند که بخش بزرگی از بایدهای استحصال علم، با مطالعه‌ی روش دست‌یابی به علم توسط دانشمندان واقعی قابل دست‌یابی است. اگرچه اکثر فلاسفه‌ای که به علم پرداخته‌اند به مطالعه علوم طبیعی می‌پردازند، علم اقتصاد توجه فلسفی خاص خود را دارد. اقتصاد نه تنها ویژگیهای فوق العاده‌ای را که پیش از این تصویر کرده‌یم داراست، بلکه فلاسفه‌ی اخلاق نیز، چه منکر و چه پذیرای ابزارهای فراهم شده توسط فلاسفه‌ی اقتصاد و نظریه‌بازها شده باشند، به همراهی با ادبیات اقتصاد رفاه نیاز دارند. (که در بخش سوم این گردآوری مورد بحث قرار گرفته است)

با ادگهی فوق، عجیب نیست که علاقه‌ای چنین به روش‌شناسی اقتصاد وجود داشته باشد. در همین حین که اقتصاددانان، فاتحانه مدعی می‌شوند که تنها راه درست برای همه‌ی علوم اجتماعی را یافته‌اند، روان‌شناسان، اقتصاددانان رفتاری، و اقتصاددانان

شبکه عصبی، تعمیم اقتصاد را اساسا به چالش می‌کشند، و می‌کوشند راهی جدید برای علم اقتصاد تصویر کنند. فلاسفه‌ی علم در همین حین توجهات خویش را به سمت و سوی ویژگیهای خارق العاده علوم ویژه، همچون اقتصاد معطوف کرده‌اند. این علاقه‌ی نوظهور به روش‌شناسی اقتصاد در نسل جدید، در حالی پدیدار شده است که در دهه‌های پیش از آن، موضوع روش‌شناسی اقتصاد از سوی فلاسفه مورد غفلت واقع شده بود، در حالی که تلاش‌های فلسفی اقتصاددانان - حتی در بسیاری از موارد، اقتصاددانان خوش‌آوازه - تنها معطوف به مباحثی پراکنده و غالبا جدلی شده است.

هدف این نسخه آن بوده است که افراد علاقه‌مند به روش‌شناسی اقتصاد را با فراهم آوردن مقدمه‌ای به روز و قابل فهم برای موضوع، یاری رسانند. امید است این کتاب بتواند هم به عنوان یک مایه پژوهشی و هم به عنوان ابزار درسی مفید فایده واقع شود. این کتاب، مقدمه‌ای بر طیف گسترده‌ای از موضوعات روش‌شناسانه و همچنین موضوعگیری‌های اتخاذ شده نسبت به آن موضوعات را ارائه می‌دهد.

برخلاف سایر کتب درسی، این گرده‌آوری همچنین برخی چشم‌اندازهای تاریخی را نیز ارائه می‌دهد. پرسش‌های روش‌شناسانه در حوزه‌ی اقتصاد - سولاتی راجع به هدف اقتصاد، راه‌هایی که ادعاهای اقتصادی منتشر می‌شوند، مفاهیم اقتصادی و ارتباطشان با مفاهیم در علوم طبیعی، و قس علی هذا - همگی پرسش‌هایی فلسفی هستند و در فلسفه عموما این خطای بزرگی است که کارهای پیشینیان را نادیده بگیریم. البته خرد گذشتگان را نمی‌توان در یک کتاب فشرده کرد، و همچنین کارهای اصیل را نمی‌توان بر عهده‌ی تاریخ نویسان روشنفکر و نهاد. بیشتر آنچه که یک کتاب فلسفی می‌تواند پیامزد در ارتباط کتاب با محتوای روشنفکرانه‌اش و در کتاب ظریف جهتگیری‌های مباحثاتی‌اش نهفته است. بر این اعتقادم که بخش بزرگی از روش‌شناسی اقتصاد را می‌توان از مطالعه‌ی مستقیم چگونگی برخورد با مسائل از سوی بزرگان

روشنفکری چون جان استوارت میل و کارل مارکس^۱ فراگرفت. آنان که می‌پندارند که باید به طور جدی به روش‌شناسی اقتصاد پرداخت لازم است تاریخ آن را نیز بدانند. برخی گفتارهای مقدماتی ممکن است بتواند به خواننده برای فهم مقالات بازنشر شده در این کتاب کمک کند. در آغاز هر بخش، بنده به اختصار نظراتی چند را درباره‌ی محتوای آن بخش مطرح نموده‌ام. ادامه‌ی این مقدمه‌ی کلی نیز پس‌زمینه‌ای عمومی را برای آسانتر ساختن درک مقالات این کتاب ارائه می‌کند. در این قسمت به مقدماتی چند در رابطه با فلسفه‌ی علم، نظریه اقتصاد، و جهت‌گیری‌های گذشته و معاصر در رابطه با روش‌شناسی اقتصاد خواهیم پرداخت.

مقدمه‌ای بر فلسفه‌ی علم تجربی

همان طور که علم، یک نوع از قوای ادراکی بشر است، فلسفه‌ی علم نیز بخشی از معرفت‌شناسی (نظریه‌ی معرفت) است، اگرچه از فلاسفه‌ی علم، سوالاتی در مورد منطق، متافیزیک، و حتی اخلاق و زیبایی‌شناسی نیز پرسیده می‌شود. اگرچه امکان دارد فردی بتواند برخی گفتارهای با موضوع فلسفه‌ی علم را در آثار فلاسفه‌ی پیش از سقراط نیز بیابد، لیکن فلسفه‌ی علم، به عنوان یک زیر رشته‌ی خاص و قابل تفکیک، تنها در طول قرن نوزدهم میلادی پدیدار شده است. چهره‌های شاخص ابتدای مسیر توسعه‌ی فلسفه‌ی علم مدرن عبارتند از دیوید هیوم و ایمانوئل کانت^۲ در قرن هجدهم و جان استوارت میل و ویلیام ویول^۳ در قرن نوزدهم. در پایان قرن نوزدهم، فلسفه‌ی علم به صورت یک زیر رشته، با تکنوگاری‌هایی عموماً از سوی دانشمندان و مورخین علم مانند ارنست مایج، پیر دوهم، و هنری پونکه^۴ پدیدار شد. در آغاز قرن بیستم، گروهی موسوم به اثبات‌گرایان منطقی^۵ (که بسیاری از ایشان خود پیشینه‌ای نیز در سایر علوم

-
1. John Stuart Mill & Karl Marx
 2. David Hume & Immanuel Kant
 3. William Whewell
 4. Ernst Mach, Pierre Duhem & Henri Poincaré
 5. Logical positivists

داشتند) بر اندیشه‌ی فلسفه‌ی علم توفّق یافتند، اگرچه نمی‌توان از تأثیرات نظرات کارل پوپر^۱ نیز چشم‌پوشی کرد. فلسفه‌ی علم معاصر، حوزه‌ای زنده و پویا از پژوهش و مباحثات است. اگرچه اکنون توافقی قابل توجه بر روی اصول و مبانی وجود دارد، اما هنوز جزئیاتی مربوط به موضوعاتی از قبیل قابلیت تبیین و یا تصدیق علم، همچنان محل مجادله هستند. هنوز عقیده‌ای استاندارد و یا جزئیات دقیقی از اندیشه‌ی غالب وجود ندارد.

موضوعاتی از فلسفه‌ی علم را که بیشترین ارتباط را با علم اقتصاد دارند، می‌توان به پنج دسته زیر تقسیم کرد:

۱- اهداف: هدف از علم و نظریه پردازی علمی چیست؟ آیا علم اصولاً یک فعالیت کاربردی برای کشف تعمیم‌های مفید است و یا علم باید دنبال تبیین وقایع و کشف حقایق نیز باشد؟

۲- تبیین: یک تبیین علمی چیست؟

۳- نظریه: نظریات، مدل‌ها و قوانین چیستند؟ هر یک به دیگری چگونه مرتبط می‌شوند؟ هر یک چگونه کشف و یا ساخته می‌شوند؟

۴- ارزیابی، قیاس، و تفکیک: چگونه فردی می‌تواند یک نظریه، مدل، و یا قانون را برای تأیید یا رد به آزمون بگذارد؟ چه تفاوتی میان نحوه‌ی رفتار و عملکرد دانشمندان (در چارچوب ساینس) و سایر نظامات فکری وجود دارد؟

۵- آیا پاسخ به این چهار پرسش برای تمام علوم در همه‌ی رسانه‌ها یکی است؟ آیا رفتار و یا نهادهای بشری را می‌توان با همان روشی که فرد، طبیعت را مورد مطالعه قرار می‌دهد، بررسی نمود؟

این دسته‌بندی سوالات بر اساس اهمیت نزد فلاسفه‌ی علم، تنها بدین منظور بیان شد که به بحثی که در ادامه می‌آید سازمانی بدهد. بنده از موضوعاتی که به انگاره‌های غیر قابل مشاهده‌ی نظریات علمی پرداخته‌اند، و نزد اثبات‌گرایان منطقی و اختلاف

بلافاصله‌ی ایشان دارای اهمیت ویژه‌ای بودند، صرف نظر کردم. چرا که این انگاره‌ها برای اقتصاد از اهمیت کمتری برخوردارند.

فلسفه‌ی علم معاصر، در تقابل با پس‌زمینه‌ی فلاسفه‌ی اثبات‌گرا و پوپری^۱ که هنوز در بین اقتصاددانان تأثیرگذار هستند، بهتر شناخته می‌شود. فلذا در شرح سوالات بیان شده، لازم است بنده مختصری از وقت را به صحبت در مورد پیشینیان اثبات‌گرا و پوپری نگاه امروزین اختصاص دهم.

اهداف علم

دو مکتب اصلی در اندیشه وجود دارد. واقع‌گرایان علمی، اینگونه می‌پندارند که علم باید علاوه بر کمک کردن به مردم برای دستیابی به پیش‌بینی‌های دقیق، حقایق جدیدی را نیز در جهان کشف کرده و حوادث آن را تبیین کند. هدف در این نگرش، یافتن حقیقت، و شواهد کافی برای ادعای دستیابی به حقیقت است. اگرچه واقع‌گرایان تصدیق کرده‌اند که با پیشرفت و تنویر علم یافته‌های آن، در معرض تجدید نظر و اصلاح هستند. در طرف مقابل، ضدواقع‌گرایان، یا ابزارگرایانی هستند که هدف علم را با نگاهی کاملاً کاربردی می‌سنجند، و یا ضدواقع‌گرایانی هستند که ممکن است با واقع‌گرایان در این پرسشها مخالف باشند که آیا انگاره‌های غیر قابل مشاهده که توسط نظریه‌های علمی فرض شده‌اند، وجود دارند؟ آیا ادعاها در مورد این انگاره‌ها درستند یا نادرست؟ و آیا شواهد قابل مشاهده می‌توانند ادعائی در مورد انگاره‌های غیر قابل مشاهده داشته باشند یا خیر؟! توجه داشته باشید که ابزارگرایان منکر نظریه‌پردازی نمی‌شوند. آنها با واقع‌گرایان موافقت می‌کنند که نظریه‌پردازی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. اما بیشترین توجه خود را به صورت خاص به کمک به پیش‌بینی حوادث، و کنترل آنها معطوف داشته‌اند. میلتون فریدمن^۲ در مقاله‌ی تأثیرگذار خود با عنوان

"روش‌شناسی اقتصاد اثباتی" که در این گردآوری نیز باز نشر داده شده است، یک نگاه شبه ابزارگرایانه به علم را ارائه نموده است.

چه کسی درست می‌گوید؟ واقع‌گرایان و یا ضدواقع‌گرایان؟ هنوز نظر جامعی بین فلاسفه مقرر نشده است و برتری نظری همواره در چند دهه‌ی اخیر بین واقع‌گرایی و ابزارگرایی در نوسان بوده است.^۱ خود دانشمندان نیز البته به دو دسته تقسیم شده‌اند. واقع‌گرایی البته در بسیاری از حوزه‌ها جایگاه بهتری دارد. (چند درصد از مردم تردید می‌کنند که DNA وجود دارد یا اینکه کدهای ژنتیکی را با خود حمل می‌کنند؟!) اما مسائل و ویژگیهای خارق‌العاده‌ی مکانیک کوانتومی، بسیاری از فیزیکدانان را نیز به موضعی معتدل نسبت به هدف علم، و نگاهی ضدواقع‌گرایانه به ادعاها در مورد حوادث کوانتومی واداشت. برای بحث بیشتر راجع به ارتباط واقع‌گرایی و ضدواقع‌گرایی در اقتصاد، به مقالات اوسکالی ماکي و تونی لاوسون^۲ در بخش پنجم مراجعه کنید.

کسانی که امیدوارند که علم بتواند حقایق جدیدی را در رابطه با عالم از طریق نظریه‌پردازی کشف کند، نیازی نیست اگر نظریه‌ای را غیر حقیقی یافتند آن را بی‌ارزش قلمداد کنند. نظریه‌ی نجوم بطلمیوسی، که زمین را مرکز سیستم خورشیدی فرض کرده بود، قرن‌ها پس از مردود شناخته شدنش، باز هم برای جهت‌یابی استفاده می‌شده است. دلیلی وجود ندارد که یک واقع‌گرا نتواند از نظریه‌ی بطلمیوس استفاده کند. البته واقع‌گرایان چیزی بیش از این نظریات صرفاً کاربردی از علم می‌خواهند اما دلیلی وجود ندارد که چیزی را که به کار می‌آید دور بریزند.

۱. برای آگاهی بیشتر از نظر مدافعان واقع‌گرایی، به منابع زیر رجوع کنید:

R. Boyd, "On the Current Status of Scientific Realism," *Erkenntnis* 19 (1983): 45-90
R. Miller, *Fact and Method: Explanation, Confirmation and Reality in the Natural and the Social Sciences* (Princeton: Princeton University Press, 1987), Part III.

و برای آگاهی از نظرات تاثیرگذار مخالفین واقع‌گرایی به منبع زیر رجوع شود:

B. van Fraassen, *The Scientific Image* (Oxford: Oxford University Press, 1980)

2. Uskali Maki & Tony Lawson

تبیین علمی

تبیین‌ها برای سوال "چرا؟" به دنبال پاسخ می‌گردند. آنها پیچیدگی‌ها را حذف می‌کنند و فهم بهتری را نسبت به موضوع فراهم می‌کنند. اغلب مردم تبیین را کوششی برای تبدیل یک پدیده‌ی ناآشنا به یک پدیده‌ی آشنا قلمداد می‌کنند. اما در حقیقت غالب تبیین‌ها به گونه‌ای بسیار ناآشنا از آنچه برایش می‌کوشند راجع به امور سخن می‌گویند به عنوان مثال چه چیزی آشنا تر از آن است که آب در دمای اطاق، مایع است؟ اما این الزاماً تبیین نیست که فیزیک‌دانان از مایع بودن آب ارائه می‌کنند.

فلاسفه در مورد اصل چستی یک تبیین علمی با هم موافق نیستند. اثبات‌گرایان منطقی و دنباله‌روان تجربی‌اشان از تبیین علمی استفاده می‌کنند تا نشان دهند یک حادثه یا یک قانونمندی که قصد توضیحش را داریم از یک قانونمندی عمیق‌تر پیروی می‌کند. یک تبیین علمی به ما نشان می‌دهد که وقوع آنچه می‌کوشیم توضیحش دهیم می‌توانست مورد انتظار بوده باشد. این تفکر در مورد تبیین به یونان باستان بازمی‌گردد، لیکن بهترین پیشرفت نظام‌مند این نظریه در مقالات کارل همپل^{۳۲} در قرن بیستم یافت می‌شود. همپل دو مدل اصلی از تبیین علمی را توسعه داد: مدل‌های استنتاجی-قانونی^۴ و استقرائی-آماري^۵. همانطور که از نام استقرائی-آماري به نظر می‌رسد، با تبیین‌های احتمالی روبرو است و می‌کوشد درک بنیادین ما را از مدل استنتاجی-قانونی (DN^۶) نیز بیشتر گسترش دهد.

1. Empiricist

۲. رجوع کنید به:

C. Hempel, *Aspects of Scientific Explanation and Other Essays in the Philosophy of Science* (New York: Free Press, 1965),

و برای برای مروری بر مقالات نوشته شده در رابطه با تبیین علمی به مقاله زیر مراجعه کنید

W. Salmon, *Four Decades of Scientific Explanation* (Minneapolis: University of Minnesota Press, 1990).

3. Carl Hempel

4. Deductive-Nomological

5. Inductive-Statistical

6. Deductive-Nomological

در یک تبیین استنتاجی-قانونی، آنچه قرار است تبیین شود از مجموعه‌ای از عبارات صحیح استنتاج می‌شود که در میان آنها ضرورتاً لااقل یک "قانون" باید وجود داشته باشد. به طور خلاصه یک مدل استنتاجی-قانونی از اجزاء زیر تشکیل شده است:

عباراتی صحیح از شروط اولیه

یک یا چند قانون

عبارتی که می‌خواهیم تبیین‌اش کنیم

خط در این بین بیانگر یک استنتاج قیاسی است. فرد توصیفی از پدیده و یا قاعده‌ی مورد نظرش را از عبارات صحیح و یک قانون استنتاج می‌کند. وجود حداقل یک قانون در این استنتاج ضروری است. استنتاج کردن این که این سبب قرمز است بر اساس کلی‌نگری درستی که تمام سیبهای داخل سبد "بیل" را قرمز می‌داند، و عبارت صحیح اینکه این سبب در سبد "بیل" است، قرمز بودن سبب را تبیین نمی‌کند. "کلی‌نگری‌های تصادفی" بر خلاف "قانون‌ها" تبیین‌کننده نیستند.

مدل (DN) یک نوع تبیین قطعی و غیر احتمالی است. اگر فردی تنها به یک نظام‌مندی آماری دست یافت، نمی‌تواند تبیین مورد نظرش را استقراء کند. بلکه صرفاً می‌تواند نشان دهد که حدوث آن پدیده بسیار محتمل است، و این دقیقاً چیزی است که مدل استقراء آماری همپل بدان نیاز دارد.

حتی وقتی صرفاً به دنبال تبیین‌های غیر آماری باشیم، مدل دی-ان با مثال نقض مواجه است. یک عبارت ممکن است تمامی شرایط مدل دی-ان را داشته باشد اما یک تبیین قابل قبول نباشد. به عنوان مثال، اینکه فردی قرص پیشگیری از بارداری را منظم استفاده می‌کند، در صورتی که آن فرد مرد باشد یا مقاربتی نداشته باشد، باردار نشدنش را تبیین نمی‌کند. اما باردار نشدن او درست مثل یک کاربرد از قانونی است که می‌گوید اگر کسی قرص پیشگیری را طبق دستور مصرف کند باردار نمی‌شود.^۱ مثال نقض دیگر

۱. این مثال ویزلی سالمون از "تبیین آماری" است که در زیر قابل ملاحظه است:

W. Salmon, ed. *Statistical Explanation and Statistical Relevance* (Pittsburgh: University of Pittsburgh Press, 1971), p. 34.

این است که فرد می‌تواند ارتفاع یک تیر پرچم را از طول سایه‌اش استنتاج کند. مثلث زاویه تابش آفتاب، و قانونی که نور همواره در مسیر مستقیم حرکت می‌کند. اما در نظر گرفتن این قیاس طول تیر پرچم را تبیین نمی‌کند. اگرچه در طرف مقابل، استنتاج مشابهی می‌تواند طول سایه را تبیین کند^۱

چه چیزی موجب این خطا شده است؟ جواب ابتدائی این است که خوردن قرص پیشگیری تأثیر علی‌ای بر باردار شدن یا نشدن زنی که مقاربتی نداشته است ندارد، و مردها نیز نمی‌توانند باردار شوند، چه قرص بخورند و چه نخورند. به طور مشابهی، نور خورشید و سایه‌اش تأثیر علی‌ای بر ارتفاع تیر پرچم ندارند. به نظر می‌رسد تبیین پدیده‌ها و وضعیت اشیاء در عالم بیان‌کننده‌ی علت‌ها است^۲. اما به هر حال دو مشکل در "تفاسیر علی" به عنوان یک نظریه‌ی تبیین وجود دارد. اول اینکه اگرچه اکثر تفاسیری که برای پدیده‌ها یا وضعیت اشیاء بیان می‌شوند علی هستند، اما این در مورد تمام تفاسیر صدق نمی‌کند. دوم اینکه آوردن تفاسیری که صرفاً به علتها نگاه می‌کنند به تنهایی فاقد اطلاعات مفید است. بدون یک نظریه‌ی علتیت، یک نظریه‌ی تبیین علت‌گرا تهی است و حتی علی رغم وجود یک نظریه‌ی علتیت نیز، این نکته که تبیین کردن، در آوردن علتها خلاصه شود، نگرشی سطحی است. به عنوان مثال، وجود خورشید، با

۱. این مثال از کتاب پرومبرگر به نام "سوالهای چرایی" آورده شده که در زیر قابل ملاحظه است:

R. Colodny, ed. *Mind and Cosmos: Essays in Contemporary Science and Philosophy* (Pittsburgh: University of Pittsburgh Press, 1966), pp. 86-111.

۲. نانسی کارترایت در دو مقاله زیر به اهمیت درک علی در علم به خصوص فیزیک، می‌پردازد:

How the Laws of Physics Lie (Oxford: Clarendon Press, 1983) Nancy Cartwright
Nature's Capacities and Their Measurement (Oxford: Clarendon Press, 1989),
Nancy Cartwright

انواع تبیین علی نیز در مقالات زیر توسعه یافته است:

D. Lewis, "Causal Explanation," pp. 214-40 *Philosophical Papers*, vol. 2 (Oxford: Oxford University Press, 1986), R. Miller, *Fact and Method*, Part 2,
W. Salmon, *Scientific Explanation and the Causal Structure of the World*.

انواع جدیدتر و بیشتر فلسفی تبیین علی نیز در مقاله زیر مورد توجه قرار گرفته است:

J. Woodward, *Making Things Happen* (Oxford: Oxford University Press, 2003).

رویتدن گندم در ارتباط علی است، اما نمی‌توان بر اساس علت بودن خورشید، قیمت گندم را تبیین کرد.

تبیین رفتار انسانی دشواری‌های خاص خودش را دارد. اکثر تفاسیر رفتار انسانی قالب ساده‌ای دارند. فرد ممکن است خرید مقداری سهام یا تغییر شغل یک فعال اقتصادی را، با ذکر ارتباط باورها و امیال او تبیین کند. وقتی اقتصاددانان رفتار اقتصادی را با توابع مطلوبیت می‌سنجند، در واقع از همین روش تبیین استفاده می‌کنند.

این نوع آشنا از تبیین، از نظر فلسفی مساله‌ساز است. حتی اگر کسی بکوشد این گونه تفاسیر را نوعی سطحی و کوچک‌شده از استنتاجی-قانونی تعبیر کند، در خواهد یافت که یافتن قانونی باورپذیر و محکم که در آنها نهفته باشد نیز دشوار است. ظاهراً آنچه تفاسیر انجام می‌دهند مانند "دوم آنچه را که بیشتر برایشان مرجح است انجام می‌دهند" بی‌اعتبار و مضحک است. برخی از فلاسفه معتقدند تعمیم‌هایی مانند این، اصلاً تعمیم‌های تجربی نیستند. بلکه در مقابل، مفاهیمی هستند که در پس رفتار و ترجیحات فرد نهفته شده‌اند.^۱ طبق باور این فلاسفه، تبیین رفتار انسانی، قطعاً متفاوت است از تبیین در علوم طبیعی. در تبیین اینکه فرد چرا رفتاری را انجام داده است، نمی‌توان رفتار فرد را در ذیل یک قانون عمومی استنتاج کرد. بلکه صرفاً می‌توان دلیل و سبب رفتار فرد را ارائه کرد.

درست است که در تبیین یک عمل، فرد دلایل انجام آن فعل توسط فاعلش را بیان می‌کند. اما آیا تفاسیری که در قالب دلایل آورده می‌شوند با تفاسیر در علوم طبیعی متفاوتند؟ آیا می‌توان به آنها به عنوان (شبه) استنتاجی-قانونی و یا تبیین علی نگاه کرد؟ آیا می‌توان آنها را با همان روشی که تفاسیر علوم طبیعی ارزیابی می‌شوند ارزیابی

۱. رجوع کنید به:

G. von Wright, *Explanation and Understanding* (Ithaca, NY: Cornell University Press, 1971)
Chapter 2 of A. Rosenberg, *Philosophy of Social Science* (Boulder, CO: Westview Press, 1988)

نمود؟ فلاسفه در پاسخ به این سؤالات جواب منفی داده‌اند. اکثر نویسندگان اقتصادی کوشیده‌اند تفاسیر اقتصادی را شبیه تفاسیر در علوم طبیعی نشان دهند. چرا تفاسیر با برچسب دلیل را نمی‌توان مانند تفاسیر با برچسب علت دانست؟^۱ اما اقلیت قابل توجهی که شامل برخی اقتصاددانان برجسته، مانند فرانک نایت^۲ (فصل چهارم) نیز می‌شود اینگونه گفته‌اند که تفاسیر رفتارها، وقتی به صورت دلائل رفتارها بیان می‌شوند، به شکلی بیادین با تفاسیر علمی معمول تفاوت دارند.

نظریه‌های علمی و قوانین

بیشتر فلاسفه بر این باورند که علم با کشف نظریه‌ها و قوانین جدید پیشرفت می‌کند. اما اقتصاددانان بیشتر تمایل دارند از مدل سخن بگویند تا از نظریه و قانون. در دو دهه گذشته فلاسفه حرکت جدیدی را برای جبران عقب ماندگی شروع کردند^۳، و بدین ترتیب اکنون ادبیات جدیدی در فلسفه به وجود آمده است که خصوصیات مناسبتری را برای نظریه پردازی در اقتصاد ارائه می‌کند.

اقتصاددانان گاهی در سخنان خود از واژه‌ی قانون استفاده می‌کنند. آنها از قانون تقاضا، و قانون قیمت واحد و امثال آن با لفظ قانون سخن می‌گویند. پس بگذارید با جملاتی در رابطه با قوانین و نقشی که در علم ایفا می‌کنند شروع کنیم. البته اینگونه نیست که قوانین علمی، دستوراتی تجویز شده باشند که به اشیاء بگویند چگونه باید رفتار کنند. (به عنوان مثال اینگونه نیست که ماه بخواند از مداری که دور زمین

۱. رجوع کنید به:

D. Davidson, "Actions, Reasons and Causes," *Journal of Philosophy* 60 (1963):685-700

A. Rosenberg, *Microeconomic Laws: A Philosophical Analysis* (Pittsburgh: University of Pittsburgh Press, 1976), ch. 5.

2. Frank Knight

۳. اگرچه اثبات‌گرایان منطقی و تجربه‌گرایان منطقی نیز در رابطه با مدل‌ها سخن گفته‌اند اما نگاه ایشان که متأثر از

منطق مجردات است تأثیر چندانی در مدل‌های علم اقتصاد نداشته است.

می‌گردد خارج شود و تنها با خاطر حکم قانون جاذبه از این کار منع شده باشد) بلکه قوانین علمی را (به طور کلی و با اغماض) می‌توان قاعده‌مندی طبیعت نامید. اما فقط قاعده‌مندی نیستند. به عنوان مثال به تعمیم زیر توجه کنید: "هیچ قطعه طلائی سنگینتر از هزار تن نیست." حتی اگر این قاعده‌مندی در همه جا و در همه زمانها صحیح باشد، این عمومیت بیشتر تصادفی به نظر می‌رسد و ارزش تبیینی ندارد. پس چه تفاوتی میان یک قاعده‌مندی تصادفی و یک قانون حقیقی وجود دارد؟

به جای لاپوشانی کردن با پاسخهای غیر قانع‌کننده‌ی فلاسفه، بیایید به کمی عقبتر برگردیم و فارغ از نتیجه‌ی تحلیل، بپرسیم آیا در اقتصاد هیچ قانون اصلی وجود دارد؟ به عنوان مثال قانون تقاضا را در نظر بگیرید که به طور کلی می‌گوید اگر قیمت کالائی پائین بیاید مردم تمایل به خرید مقدار بیشتری از آن کالا خواهند داشت، و وقتی قیمت بالا رود مردم تمایل کمتری به خرید آن کالا دارند. برخلاف قوانین فیزیک مثل قانون بویل، که می‌گوید حجم و فشار گازها نسبت عکس با هم دارند، "قانون" تقاضا در اقتصاد، نامتقارن است: یعنی علتها (تغییرات قیمت) را به تاثیرات (تغییرات تقاضا) مرتبط می‌کند. اگر ابتدا افزایشی در تقاضا داشته باشیم، قیمت به جای پائین آمدن، بالا می‌رود. دومین تفاوت در این است که قانون تقاضا، (مثلاً وقتی با این بیان ارائه می‌شود) حقیقتی فراگیر نیست. به عنوان مثال اگر همان با کاهش قیمت، تغییری در ذائقه و سلیقه رخ دهد، تقاضا ممکن است افزایش نیابد. فلذا احتمالاً مفهوم قانون برای کسانی که به روش‌شناسی اقتصادی علاقه دارند چندان مفید نباشد.

موضوعات این بحث، به دلیل امکان فرمول‌بندی مجدد و زیرکانه‌ی ادعاهائی مثل قانون تقاضا پیچیده هستند. به عنوان مثال ممکن است فردی ادعا کند اینگونه قوانین در درون خود خصوصیت "ثابت بودن سایر شرایط" را دارند: یعنی اگر سایر شرایط ثابت بماند، افزایش قیمت تقاضا را کاهش می‌دهد و کاهش قیمت تقاضا را بیشتر می‌کند. من

در کار خودم، از ایده‌ای که به جان استوارت میل^۱ (بخش اول کتاب حاضر) بازمی‌گردد حمایت کرده‌ام. فلذا بنده فکر نمی‌کنم این فرآیند منجر به بدفهمی بشود. بر اساس مدل تبیین استنتاج قانونی، اقتصاددانان تنها زمانی می‌توانند از تعمیم‌هائی مثل قانون تقاضا برای تبیین پدیده‌های اقتصادی استفاده کنند که این تعمیم‌ها قوانینی اصیل و حقیقی باشند.

معینا مطالب قابل توجهی نیز وجود دارد که نگاهی کاملاً مبتنی بر تبیین علی را همچون جیمز وودوارد^۲ اتخاذ کرده‌اند که به هیچ وجه وابسته به آوردن قانون نیست. قانون تقاضا، چه حقیقتاً یک قانون باشد یا نباشد، قلمروهای خاصی وجود دارد که در آنها تعمیم‌ها غالباً صادق هستند و فرد می‌تواند به آنها برای استخراج علت‌های نوسانات قیمت اعتماد کند.

همچنین، نظریه‌ی علی، یعنی دیگر بنیان فکری‌ای که توسط تجربه‌گرایان منطقی بنیان گذاشته شد، نیز لباس مناسبی بر اندام اقتصاد نیست. یکی از ویژگی‌هائی که اثبات‌گرایان در نظریه پردازی بدان ابرام نمودند - که موجودات و متعلقات غیر قابل مشاهده را برای تبیین یک پدیده‌ی قابل مشاهده فرض نکنند - برای اقتصاد صادق نیست. (اگرچه باورها و ترجیحات، علی‌الظاهر غیر قابل مشاهده هستند، استفاده از آنها به عنوان مفروضات علم اقتصاد جدید نیست). مهم‌تر از آن، وقتی اقتصاددانان از نظریه صحبت می‌کنند منظورشان بیشتر شاخه‌های علم اقتصاد (مانند نظریه‌ی بازیها، نظریه‌ی بنگاه، یا نظریه‌ی رقابت انحصاری) است تا چیزی شبیه به نظریه‌ی جاذبه‌ی نیوتن، و یا نظریه‌ی تشعشعات الکترو مغناطیس ماکسول.

به نظر می‌رسد نظریه‌ها در علوم طبیعی مجموعه‌هائی از عبارات قانون‌نما هستند که در بسیاری از حوزه‌ها در "همکاری" با یکدیگر، به توصیف، پیش‌بینی، و تبیین پدیده‌ها کمک می‌کنند. اثبات‌گرایان منطقی، با این ایده که این نظریه‌ها هستند که سیستم‌های استنتاجی را تشکیل می‌دهند، مفهوم "همکاری نظریه‌ها" را روشن‌تر کردند.

بر اساس نظر آنها، نظریه‌ها ابتداء امر، اشیاء مرکبی هستند، که اهداف و ادعاهای آنها به وسیله‌ی قواعد "تطابق"، ترجمه و تفسیر می‌شوند.^۱ بگذارید بیشتر توضیح بدهیم:

اثبات‌گرایان منطقی، متأثر از پیشرفت شگرف منطق صوری در اواخر قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم، قابل استنباط بودن را به عنوان رابطه‌ای صوری بین جملات در نظر گرفتند، به طوری که جمله‌ی کوتاه شده، معنایی مستقل از جملات اولیه داشته باشد. به عنوان مثال به طوری که فرد بتواند بدون دانستن اینکه آیا جملات الف و ب همدیگر را تأیید می‌کنند یا خیر، میان جمله‌ی الف، و جمله‌ی "الف و ب" تمایز قائل شود. منطق‌دانان احتمال سخن زبانی صوری را که بتواند ابهامات موجود در زبانهای معمولی را از بین ببرد کاهش کردند. در این زبانهای صوری، لازم است تفکیک دقیقی میان سوالهای راجع به تطابق، و سوالات مفهومی در مورد درستی یا معنای عبارات وجود داشته باشد.

اثبات‌گرایان منطقی امیدوار بودند بتوانند نظریه‌های علمی را در زبانهای صوری بیان کنند. بدین ترتیب از فروض یک نظریه، به شیوه‌ای کاملاً صوری تمام مقدمات به دست می‌آید. (درست مثل به دست آمدن الف از "الف و ب") برای اینکه نظریه معنا داشته باشد و بتواند حرفی در مورد جهان برای ما بیان کند، هنوز به شرح و تبیین نیاز دارد. قرار بود "قواعد تطابق" بتوانند نقش شرح دهنده را ایفا نموده و امکان آزمودن نظریه را فراهم کنند. در واقع، قواعد تطابق به عنوان تعاریفی صریح و روشن برای هر عبارت از نظریه در نظر گرفته شده بودند، اما اثبات‌گرایان به زودی دریافتند که ارتباط بین نظریه و واقعیت پیچیده‌تر است.

اما نظریات اقتصادی نمی‌تواند همواره بر همان منوالی که اثبات‌گرایان منطقی امیدش را داشتند شکل بگیرد و لذا نگاه اثبات‌گرایان در مورد چگونگی شکل‌گیری و استفاده از نظریه‌ها منطبق بر واقعیت نیست. از این گذشته، در چارچوبی که

۱. رجوع کنید به:

علمی، ساخت مفاهیم جدیدی است که بتواند پدیده‌ها را دسته‌بندی کند. و البته بخش مهمی از علم، مصروف اندیشیدن به این مفاهیم و ارتباط فی‌مابین‌شان و چگونگی بسط کاربردهای آنها می‌شود. این‌گونه کوشش‌ها نقش پررنگی در علم اقتصاد دارد، آنجا که اقتصاد همواره می‌کوشد کاربردهای مفاهیمی چون عقلانیت مطلق، اطلاعات کامل، و رقابت کامل را بسط دهد بدون اینکه بلافاصله نگران کاربرد تجربی و یا آزمودن آن باشد.

ارزیابی و علامت‌گذاری

اکثر مردم در رابطه با ارزیابی نظریه‌ها، تجربه‌گرا هستند؛ چرا که غالباً بر این باورند که شواهدی که دانشمندان را به پذیرش و یا رد ادعاها در مورد عالم هستی رهنمون می‌شود می‌باید قابل ادراک و مشاهده باشند. بر اساس نظر تجربه‌گرایان، اقتصاددانان باید بپذیرند که عموم افراد کالای بیشتر را به کالای کمتر ترجیح می‌دهند، تنها و تنها به شرطی که این ادعا زاده‌ی تجربه باشد.

البته تجربه‌گرایی نیز خالی از بحث نبوده است. کانت در "نقد خرد ناب" خود، قائل به وجود برخی حقایق "ترکیبی" راجع به جهان، مانند هندسه‌ی اقلیدسی می‌شود که می‌توان آنها را "مقدم بر تجربه" دانست؛ یعنی مؤید حسی به خصوصی ندارند. این گزاره‌ها از دید وی بدون تکیه بر امکان تجربه‌ی حسی دشمنان‌ای از عالم هستی به کار برده می‌شدند. هیچ مشاهده و یا تجربه‌ی خاصی نمی‌توانست موجب شود بدین باور برسیم که این گزاره‌ها اشتباه هستند.

نگاه کانت که مفروضات هندسه اقلیدسی را حقایقی "مقدم بر تجربه" دانسته بود چندان مورد توجه فیزیک نوین قرار نگرفت، اما نگاه کانتی مبنی بر وجود حقایق ترکیبی مقدم بر تجربه همچنان در میان برخی از اقتصاددانان مکتب اتریش، علی‌الخصوص لودویک فون میزس^۱ و پیروانش حامیانی دارد. آنها بر این باورند که

انگاره‌های بنیادین اقتصاد از جنس حقایق ترکیبی مقدم بر تجربه هستند.^۱ البته بر من لازم نیست که راجع به معرفت‌شناسی مکتب اتریش بنویسم، بلکه خواننده خود باید آگاه باشد که برخی از روش‌شناسان سوالاتی درباره‌ی ارزیابی در نگاه تجربه‌گرا داشته‌اند.

دیدگاه تجربه‌گرایان درباره‌ی ارزیابی ادعاها در مورد جهان پیرامون، علی‌رغم "بدیهی بودن" با مسائلی جدی روبرو است. اول اینکه طرح این ادعا که حقایق تعریفی مانند اینکه "مثلث سه گوش دارد" نیاز به آزمون دارند و یا اینکه اعتماد ما به این‌گونه ادعاها بستگی به نتایج مشاهدات ما دارد، چندان خوشایند به نظر نمی‌رسد. همچنین برای دانستن اشتباه بودن ادعائی مثل "این مربع دایره‌ای شکل است" نیز نیازی به آزمایش نداریم. اثبات‌گراییان منطقی با تفکیک ادعاهای ترکیبی از ادعاهای تحلیلی یا متباین، که درست و یا غلط بودنشان تنها و تنها به منطق و به مفهوم واژگان به کار رفته در آنها مربوط می‌شود، بدین مساله پاسخ دادند.^۲

با این وجود حتی اگر تنها به ادعاهای ترکیبی بسنده کنیم، باز هم مسائل جدی‌ای باقی می‌ماند. همان‌طور که هیوم در قرن هجدهم گفته است، مشاهده تنها می‌تواند درستی عبارات را به صورت تک به تک درباره‌ی حوادث خاص و یا راجع به مشخصات اشیاء در زمان و مکان خاص بررسی کند. لذا بر چه اساس به تعمیم‌هایمان تکیه می‌کنیم و یا از عباراتی شگرف برای نمونه‌هایی که هنوز مشاهده نکرده‌ایم استفاده می‌کنیم؟ هیوم اینگونه پاسخ داده است:

۱. به مقاله‌ی زیر مراجعه کنید. سایر جنبه‌های رویکرد مکتب اتریش در فصل بیستم آورده شده است:

Ludwig von Mises: *Human Action: A Treatise on Economics* (New Haven: Yale University Press, 1949).

۲. مقالات کلاسیک وارد بر تفکیک ادعاهای تحلیلی از ادعاهای ترکیبی را در منابع زیر می‌توانید ببینید:

W. V. O. Quine, "Two Dogmas of Empiricism," in *From a Logical Point of View*, 2nd ed. (New York: Harper & Row, 1961), pp. 20-46.

H. Putnam, "The Analytic and the Synthetic," in H. Feigl and G. Maxwell, *Minnesota Studies in the Philosophy of Science*, vol. 3, pp. 350-97,

C. Hempel, "A Logical Appraisal of Operationalism," in his *Aspects of Scientific Explanation*, pp. 123-33.

اگر جسمی هم‌رنگ و هم‌حالت با نانی که پیشتر خورده‌ایم به ما داده شود، ما تردیدی در تکرار تجربه‌مان و پیشگوئی‌مان با همان اعتماد سابق نخواهیم داشت. این فرآیندی است که در اندیشه یا مغز ما شکل می‌گیرد و من مشتاقم ریشه‌ی آن را بشناسم.^۱

به عبارت دیگر، هیوم دارد چالشی را طرح می‌کند که می‌گوید: به من یک استدلال خوب را نشان بدهید که نتیجه‌گیری آن تعمیم و یا ادعائی راجع به چیزی باشد که مشاهده نشده باشد و یا مقدمات آن تنها شامل گزارش‌هایی راجع به تجربیات حسی باشد. چنین استدلالی نمی‌تواند یک استدلال استنتاجی باشد، چرا که چنین استنباط‌هایی امکان خطا دارند: تک‌نمای بعدی ممکن است خطرناک باشد. همچنین نمی‌تواند استدلال استقرائی نیز باشد، چرا که ما تنها یک استقراء داریم ولی زمینه‌های سوال‌برانگیز زیادی بر سر باورپذیری خوب بودن این استدلال‌ها خواهیم داشت.

این همان مسأله‌ی استقراء هیوم است. در ابتدای کار این سوال مطرح است که چگونه ادعاهای تکین درباره‌ی اشیاء مشاهده نشده و یا تعمیم‌ها می‌توانند مورد حمایت قرار گرفته و تصدیق شوند. این مسأله راجع به کشف تعمیم‌ها نیست. به نظر من، همانطور که اشاره شد، مسأله‌ی استقراء هیوم غیر قابل حل است.

اگر بپذیریم که این مسأله‌ی استقراء غیر قابل حل است، دو گزینه در اختیار خواهیم داشت. اول اینکه هرگونه دلیل قانع‌کننده راجع به یک تعمیم درست نسبت به جهان را علی‌رغم وجود شواهد فراوان منکر شویم. این همان جمع‌بندی شکاکانه‌ای است که هیوم ترسیم کرده؛ اگر چه اعتراف نموده که وقتی بررسی‌اش را به پایان رسانده نتوانسته است بر اساس این نگاه عمل کند. در طرف مقابل می‌توان تعریف هیوم از مسأله را نیز به نقد گرفت. من راه دوم را ترجیح می‌دهم. مشکل مسأله‌ی استقراء هیوم، در نگاه وی به الزامات یک استدلال خوب است. هیوم قائل به این است

۱. به مقاله زیر از هیوم مراجعه بفرمائید

که برای هر تعمیم، به یک عبارت جداگانه نیاز داریم که تنها با مقدماتی متشکل از گزارش‌های تجربیات حسی همراه باشند. اگر این الزامات استدلال خوب را کنار گذاشته و به مقدمات عبارات استدلالی اجازه دهیم که تمام فحوای دانش علمی ما نسبت به جهان را تشکیل دهند، آنگاه با مسائلی از آنچه در حقیقت دانشمندان به کار می‌گیرند، یعنی استنباط استقرائی مواجه خواهیم بود که اگرچه دشوارند اما غیر قابل حل نیستند. مشاهدات و آزمایش‌ها نقشی اساسی در گسترش و اصلاح دانش تجربی ما ایفا می‌کنند، اما مردم به بیانی تجربی نیاز دارند تا ادعاهای علمی خود را با آن وفق دهند.^۱ به عنوان مثال، شناخت جهان مثل بازسازی و تعمیر یک کشتی، در حال شناور بودن آن است. برای بیشتر دانش‌پژ درباری جهان، مردم بر دو چیز تکیه می‌کنند؛ مشاهداتشان، و بدنه‌ی گسترده‌ی علمی که فکر می‌کنند دارند.

این تمثیل به کشتی، توسط اتو نوراس^۲ استفاده شده است که یکی از اعضای حلقه‌ی وین، سرچشمه‌ی اصلی اندیشه‌ی اثبات‌گرایی منطقی، بوده است. اما هنوز اثبات‌گرایی منطقی، این نگاه کل‌نگر نسبت به دانش علمی را به صورت کامل تأیید نکرده است. بلکه به جای آن، تلاش‌های قابل‌توجهی از سوی رادولف کارنپ^۳ و سایرین در جهت گسترش منطق استقرائی انجام شده است. منطق استقرائی اندیشه‌ای است که در آن نتیجه‌گیری را می‌توان بر اساس احتمال‌های معینی از مقدمات به دست آورد که تنها از منطق پایه، ریاضیات و گزارش‌های به دست آمده از مشاهدات تشکیل

۱. در مردود دانش بنیان‌گرایی (foundationalism) من نیز از بسیاری از فلاسفه‌ی معاصر تأیید می‌کنم. برخی از مقالات و نوشته‌های اخیر مخالف با بنیان‌گرایی را در زیر ببینید. مخالفت کوئین و لوی با بنیان‌گرایی تأثیر عمیقی از نگاه عمل‌گرایی امریکا پذیرفته است.

Quine, "Two Dogmas," and "Epistemology Naturalized," in *Ontological Relativity and Other Essays* (New York: Columbia University Press, 1969), pp. 69-90

1. Levi, *The Enterprise of Knowledge* (Cambridge, MA: MIT Press, 1980)

2. Otto Neurath

3. Rudolf Carnap

شده‌اند.^۱ اگرچه این تلاشها موفق نبوده‌اند، اما کار کارنپ، افقی جدید پیش روی رویکردهای مدرن قرار داد.^۲

نگاه کارل پوپر^۳ به استقراء کمی افراطی‌تر است. پوپر در دهه ۱۹۳۰ متوجه شد که نتایج مشاهدات و آزمایش‌ها معمولاً مربوط به درستی و یا نادرستی ادعاهای مربوط به جهان می‌شود که تنها از طریق بدنه‌ای از باورهای آزمایشی پذیرفته شده به دست آمده‌اند، اما او نکته‌ای جدید به این رویه اضافه کرد.

وی مدعی شد ادعاهائی مانند "هر مسمی رسانی برق است" اگرچه نمی‌توانند به راحتی اثبات شوند، اما تنها با یک عبارت، که از مشاهداتی بر خلاف ادعا به دست آمده باشند ابطال شوند. در واقع پوپر مدعی شد چیزی به اسم اثبات وجود ندارد. بلکه او مدعی شد که تعمیم‌های علمی تنها می‌توانند "تقویت" شوند، اما این تقویت‌ها هیچ زمینه‌ی مساعدی برای تأیید درستی یک نظریه و یا بنیانی برای پیش‌بینی فراهم نمی‌آورد. هرچقدر هم که تلاش ما برای ابطال این تعمیم‌ها ناموفق باشد، این تعمیم‌ها چیزی بیشتر از یک گمانه‌زنی تجربی نخواهند بود.

۱. به مقاله کارنپ در زیر رجوع کنید:

R. Carnap, Logical Foundations of Probability (Chicago: University of Chicago Press, 1950).

۲. برای مشاهده نگاهی اجمالی به کارهای انجام شده راجع به تأیید، به مقدمه‌ی نظریه‌ی تأیید در زیر مراجعه کنید:

"Confirmation Theory" by P. Maher in The Encyclopedia of Philosophy, 2nd edition, edited by D. Borchert (London: Macmillan, 2005)

همچنین برای مطالعه اجمالی راجع به موضوعات مرتبط با ارزیابی این نظریه در علم اقتصاد به زیر مراجعه کنید:

E. Eells and D. Hausman, the entry of the second edition of the New Palgrave Dictionary of Economics (London: Macmillan, 2007)

3. Karl Popper

۴. مقاله زیر را ببینید:

K. Popper, the Logic of Scientific Discovery [1935] (London: Hutchinson & Co., 1959).